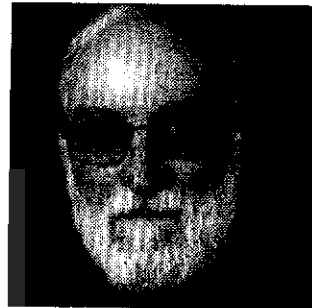


در قرآن کریم آمده است: «و اذا سئلک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوه الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون» (بقره/۱۸۶)

به مناسبت شب‌های قدر که برای مسلمانان بیش از هر چیز با مفهوم دعا در ارتباط است می‌خواهم درباره معنای دعا در قرآن صحبت کنم. در جامعه ما اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی موجب شده عده زیادی از نسل جوان از هر چه رنگ دین و خدا دارد، دلزده و مایوس شوند، هر وقت یک سلسله بحث‌های سیاسی و اجتماعی از منظر دین مطرح می‌شود، تا حدودی با استقبال مواجه می‌شود، ولی وقتی درباره آن مسائل اصلی که ارکان اساسی ادیان بزرگ دنیاست، مانند مساله خدا، دعا، نیایش، استغفار و معنویات دیگر بحث می‌شود، با استقبال کمتری مواجه می‌شود. من فکر می‌کنم علت چنین وضعی آن است که این مفاهیم در جامعه ما به صورتی خشن و غیر قابل قبول مطرح می‌شوند و با تجربه‌هایی مخرب همراه شده‌اند. ما امروز نیاز شدید داریم از منظری دیگر به آن‌ها بپردازیم.

گاهی اوقات جامعه نیاز دارد خدا از آسمان به زمین آورده شود و گاهی نیاز دارد خدا از زمین به آسمان برده شود. معنای این حرف آن است که هر وقت خدا خیلی در دور قرار گرفته باشد و مورد توجه نباشد، کسانی باید با احساس مسئولیت انسان‌ها را به خدا متوجه کنند، خدایی را که مطرح نیست، مطرح کنند. این امر را می‌توان چنین تعبیر کرد که خدا را از آسمان به زمین آورند و خدایی را که مورد غفلت است و انسان‌ها به آن توجهی ندارند دوباره مطرح کنند و توجه‌ها را به سوی آن جلب کنند. اما در پاره‌ای از برهه‌ها و در بعضی از جوامع خدا آن قدر همه جا پخش می‌شود که مساله خدا متبذل می‌شود. هر کسی دعوی ارتباط با خدا می‌کند و هر عمل واقعا زشتی به نام خدا انجام می‌گیرد. از در و دیوار به نام خدا صد گونه صدا شنیده می‌شود، رسانه‌های عمومی همه این رنگ را به خود می‌گیرند، کوچه و خیابان این رنگ را به خود می‌گیرد. هر جا پا می‌گذاریم، می‌بینیم پرچم و شعاری دینی هست. رادیو را باز می‌کنیم، اول و آخرش اسم خداست. هر مجری در تلویزیون می‌خواهد بنشیند و خبر بگوید یا برنامه‌ای اجرا کند ابتدا یک موعظه دینی می‌کند و بعد برنامه‌اش را شروع می‌کند. سخنانی که تنها افراد خاصی می‌توانند آن را به صورت موثر بیان کنند در این رسانه‌ها از زبان هر کس شنیده می‌شود. اما از طرف دیگر گردانندگان اصلی این محافل و رسانه‌ها توجه زیادی به معنویت زندگی روحانی، پاکی اخلاقی، امانتداری و وفای به عهد و پیمان و راستگویی و... نمی‌کنند. در چنین وضعیتی مساله خدا یک مساله مبتذل می‌شود و دلزدگی ایجاد می‌کند. هرکسی می‌خواهد از خدایی که تبلیغ می‌شود فرار کند و خدای قابل قبولی برای خود پیدا کند و یا این‌که اصلا خدا را رها کند و راحت شود. در چنین اوضاع و احوالی باید کار دیگری کرد. باید خدا را از زمین به آسمان بزد، یعنی تعالی خدا را دوباره مطرح کرد. باید به این موضوع پرداخت که مساله خدا و معنویت چیزی نیست که هر کسی و گروهی به نام آن و رنگ و لماب آن هر چه خواسته بگوید و هر چه خواسته بکنند. مساله خدا متعالی‌تر و مقدس‌تر از این است. باید توضیح داد که قداست خدا این نیست که همه جا فقط ظاهرا پر از نام خدا باشد و آیه قرآن نوشته شود، قداست خدا چیز دیگری است. قداست خدا این است که انسانی که روی زمین زندگی می‌کند و کارهای فسادآمیز می‌کند و موجود ناتمام و مضطرب است، هر کاری که می‌کند چه دنیوی و چه اخروی، چه برای خود یا برای دیگران، همواره متوجه این آیه باشد که «و ما قلدرو الله حق قدره...» یعنی هیچ‌گاه انسان‌ها نتوانسته‌اند حق خدا را اداء کنند (انعام / ۹۱). هیچ‌گاه آنچه درباره خدا گفته‌اند و می‌گوئیم، مساوی خدا نیست و فقط تفسیری از خداست. هیچ‌گاه آنچه عمل می‌کنیم، تمام آنچه خدا گفته، نیست و همیشه گفته‌ها و اعمالی را که به خدا مربوط می‌کنیم، یا ناصواب و یا ناتمام است و ساحت خدا از آن‌ها بری و منزّه است و باید از آن‌ها استغفار کنیم. قداست خدا این است که هیچ کس ادعای عصمت علمی و عملی نکند و خود را منقرض الطاعه نداند. احتمال خطا و اشتباه و گناه دهد و استغفار را در هیچ لحظه‌ای فراموش نکند.

ما امروز در جامعه خود باید خدا را به آسمان بیزیم، یعنی «علو» او را به او بازگردانیم تا بتوانیم تشخیص دهیم در میان سخنانی که به او نسبت می‌دهند، کدام سخن می‌تواند سخن او باشد و در میان اعمالی که به نام او انجام می‌دهند، کدام عمل می‌تواند به نام او نوشته شود. تنها از این راه است که حق و باطل از هم جدا می‌شود. در ارتباط با «علو خدا» دو مفهوم بسیار عمده و اساسی‌اند، «دعا» و «استغفار». درباره استغفار در فرصت دیگری صحبت خواهیم



معنای دعا در قرآن*

محمد مجتهد شهبستری

از مفاهیمی که در این آیات هسته تعدادی مربوط به دعاکننده و تعدادی مربوط به خداست. از آنچه به انسان مربوط می‌شود، یکی مفهوم سوال است. در قرآن کریم مشتقات "دعا" در معانی مختلفی به کار برده شده‌اند. اما در آیه‌هایی که خواندم، معنای دعا سوال و استغاثه است. سوال نه به معنای پرسش علمی یا فلسفی، بلکه به این معنا که انسان پاسخی برای "چگونه زیستن"، "چگونه بودن" و "چگونه مردن" می‌طلبد. خلاصه این سوال آن است که انسان می‌گوید ای خدا کجایی؟ تنهاییم به سر دادم برس، راهی نشاتم ده، از وحشت تنهایی و سرگردانی نجاتم ده. استغاثه هم چنین چیزی است از ماده "غوث" است. یک نوع طلب از روی اضطرار است. این سوال کار انسان است. مفهوم دوم تضرع است، یعنی آه و زاری. وقتی انسان خدا را می‌خواند، با تضرع بخواند نه با بی‌تفاوتی و خونسردی. مفهوم سوم که به انسان مربوط است مفهوم خفیه است. این خواندن را پنهانی یا در نهان خود انجام دهد. در خواندن خدا نظاهر نکند. دعا چیزی نیست که سر هر کوی و برزن آن را بخوانند و داد بزنند و از تلویزیون پخش کنند، بلکه به خلوت و تنهایی و تمرکز احتیاج دارد. مفهوم بعدی که به انسان مربوط است اخلاص است. خواندن خدا باید با اخلاص انجام شود، یعنی صرفاً دعا باشد و خواندن، نه چیزی بیش از خواندن. یعنی نه برای چیزی و حاجتی خدا را خواندن، بلکه خود او را خواستن و خود او را خواندن و طلب کردن. مفهوم دیگری که با انسان ارتباط دارد، اضطرار است. اضطرار یعنی درماندگی و بیچارگی. مضطر در مقام دعا کسی است که برای خود چاره‌ای نمی‌بیند و مطلقاً درمانده است.

اما آنچه از مفاهیم یاد شده در آیات فوق به خدا مربوط است، یکی نزدیکی خدا به انسان است. در آیه دیگری هم آمده "نحن اقرب الیه من جبل الوریث" (خدا از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است) (ق/۱۶) که تعبیر بسیار لطیفی است. مفهوم دیگری که به خدا ارتباط دارد، رشد دادن وجود انسانی است. روند دعا یک تعامل دو طرفه میان انسان و خداست، انسان می‌خواند و خدا وجود انسان را رشد می‌دهد. در آیه دیگری گفته شده "قل ما یعبا بکم ربی لولا دعاکم" (اگر شما خدا را نخوانید، خدا به شما اعتنا نمی‌کند) (فرقان/۷۷). مفهوم دیگری که باز هم به خدا مربوط است، جواب

کزد. امشب درباره دعا صحبت می‌کنم. ابتدا آیه‌ای را که خواندم معنا می‌کنم و بعد به چند آیه که در ارتباط با همین مفهوم است، می‌پردازم. سپس تعبیراتی را که در این آیات به کار برده شده و ارتباط آن‌ها را با یکدیگر تحلیل می‌کنم تا از طریق این تحلیل به این مطلب برسیم که معنای دعا در قرآن چیست؟ در آیه ۱۸۶ سوره بقره چنین آمده: "هرگاه از تو بپرسند بندگان من درباره من، من به آن‌ها چنان نزدیک هستم که هر کس مرا بخواند من همان وقت به او جواب می‌دهم. (حال که این طور است) پس آن‌ها از صمیم دل و درون از من جواب بخواهند و به من ایمان ورزند تا از این طریق رشد پیدا کنند" (از طریق خواندن و جواب خواستن از من و پاسخ دادن من). مفهوم‌هایی در این آیه وجود دارند: سوال، (مفهوم اول) بندگان، (مفهوم دوم) نزدیکی، (مفهوم سوم) جواب خواستن از خدا، (مفهوم چهارم)، جواب دادن خدا (مفهوم پنجم)، رشد، (مفهوم ششم). درباره حقیقت دعا چند آیه دیگر را هم مختصراً می‌خوانم و به مفاهیم موجود در آن‌ها اشاره می‌کنم تا بعداً مجموعه این مفاهیم را کنار هم بگذارم و ارتباطشان را بیان کنم. ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه انه لا یحب الممتدین" (ای انسان‌ها بخوانید پروردگارتان را با تضرع و پنهانی، پروردگار شما کسانی را که سرکشی می‌کنند دعا نمی‌کنند) دوست نمی‌دارد (اعراف/۵۵). در این آیه مفهوم "تضرع" وجود دارد و آیه می‌گوید دعا از روی تضرع باشد، مفهوم "خفیه" وجود دارد یعنی دعا پنهانی باشد. "و قال ربکم ادعونی استجب لکم" (پروردگار شما گفته است مرا بخوانید که به شما جواب خواهم داد) (غافر/۶۰). مفهوم جواب دادن خدا در این آیه هم تکرار شده است. در آیه دیگری آمده "و ادعوه مخلصین له الدین..." (خدا را بخوانید به صورتی که دین را برای او خالص می‌گردانید) (اعراف/۲۹). این جا با مفهوم "اخلاص" (خالص گردانیدن) روبرو می‌شویم. آیه دیگری که خواندن آن بسیار متداول است، این است: "امن یجیب المضطر اذا دعاه و یكشف السوء" (چه کسی پاسخ می‌دهد به انسان درمانده مضطر وقتی او خدا را می‌خواند جواب می‌دهد و چه کسی گرفتاری و درماندگی او را برطرف می‌کند؟) (نمل/۶۲). در این آیه هم دو مفهوم "اضطرار" و "کشف‌سوء" وجود دارد.

روند دعا یک تعامل دو طرفه میان انسان و خداست، انسان می‌خواند و خدا وجود انسان را رشد می‌دهد.

دادن است. وقتی خدا خوانده شد، جواب می‌دهد. در بعضی از آیات تعبیر عجیب و در بعضی دیگر تعبیر استجابات خدا آمده است. در استجابات معنای بیشتری هست. یعنی من (خدا) هم دنبال این هستم که به شما جواب دهم، جواب دادن به شما را طلب می‌کنم. کشف سوء نیز از مفاهیم مربوط به خداست. آن ناامیدی‌ها و بیچارگی‌ها و ابرهای تیره و تاری را که به دور وجود انسان پیچیده شده برطرف کردن و انسان را به روشنایی و آرامش رساندن. حال این سوال مطرح است که چه طور انسان دچار تضرع، سوال، استغاثه و اضطراب می‌شود و چه هنگام با خود خلوت می‌کند تا در پنهانی کسی را بخواند. چه طور انسان درصدد برمی‌آید که این خواندن را خالص بگرداند. ممکن است تصور کنیم این گرفتاری‌ها و مشکلات معمولی زندگی آدمی هستند که چنین وضعیت‌هایی برای او پیش می‌آوردند. آیا این درست است؟ این تصور با آنچه درباره دعا در قرآن آمده، نمی‌خواند. این که هر وقت احتیاج پیدا کردی، دعا کنی، معنای اصلی دعا در قرآن نیست، چون در آیات متعددی از انسان خواسته شده همیشه خدا را بخواند نه تنها زمانی که مشکلی پیدا می‌کند. یعنی انسان از آن جهت که انسان است و تا آن زمان که عمر می‌کند، باید دعا کند، چه در گرفتاری باشد و چه نباشد. از یک سو از انسان خواسته شده همیشه اهل دعا باشد و از یک طرف هم خواسته شده آن گونه دعا کند که اشاره کردم. اگر مجموع این مفاهیم را کنار هم بگذاریم، معنایش آن است که انسان از آن نظر که انسان است، اگر به وضعیت انسانی خود آگاه شود، هیچ وقت از تضرع دور نمی‌شود، از سوال، استغاثه و اضطراب دور نمی‌شود، از روی آوری به خلوت و پنهان و اخلاص دور نمی‌شود. در آیه دیگری آمده است "و ادعوه خوفا و طمعا" (خدا را بخوانید از روی ترس و طمع) (اعراف/ ۵۶). یعنی ترس از خدا و طمع به او هم از انسان دور نمی‌شود. حتی در معنی واژه "صلاه" که یک فریضه دائمی است، گفته شده صلوه یعنی دعا. پس قرآن کریم دعا را عملی می‌داند که انسان باید همیشه و با همان حالاتی که گفتیم، به آن بپردازد.

اکنون با توجه به این مقدمات، معنای دعا در قرآن را چگونه بفهمیم؟ مطلب این است که درماندگی، تضرع، اضطراب، سوال و استغاثه

نگرانی، ترس و طمع در زندگی، وضعیت‌هایی هستند که انسان را همیشه همراهی می‌کنند، به شرط آن که آدمی به آن‌ها توجه کند و از آن‌ها آگاه شود. شرح قضیه این است که ما انسان‌ها دو گونه تجربه داریم که ما را در یک دو راهی قرار می‌دهند که تصمیم‌گیری و رها شدن از آن کار بسیار مشکلی است. ما انسان‌ها از آن نظر که انسان هستیم، هر وقت آزادانه زندگی و فکر می‌کنیم و از مشغله‌هایمان فارغ می‌شویم، گذران بودن خود را تجربه می‌کنیم. ما موجوداتی هستیم هر لحظه تهدید شده به عدم؛ این لحظه هستیم و لحظه دیگر نمی‌دانیم هستیم یا نه. ما موجوداتی گزران و تنها هستیم. هیچ چیزی در اختیار خودمان نیست. هیچ تضمینی برای خودمان نداریم. اما این تجربه تنها و گذران بودن در یک متن جاودانه صورت می‌پذیرد، مثل رودخانه‌ای که آب همیشه در آن جریان دارد، اما بستر رودخانه ثابت است. ممکن است در طول صدها سال میلیون‌ها متر مکعب آب از رودخانه‌ای عبور کرده باشد، اما این آب‌ها از بستر ثابت رودخانه عبور کرده‌اند. ما انسان‌ها تجربه می‌کنیم که گذران هستیم، اما در متنی جاودانه. یعنی همه می‌روند و یا می‌آیند، اما مثل این که بستری وجود دارد که همه در آن می‌روند و یا می‌آیند پدر و مادر و برادر و خواهر و آشنایان در آن می‌روند و می‌آیند. کودکی، جوانی، نوجوانی، سالخوردگی و پیری در آن بستر انجام می‌شود. نمی‌توان گفت هیچ چیز نمی‌ماند و عدم مطلق محقق می‌شود. ما این را تجربه می‌کنیم که تمام این شدن‌ها در بستری انجام می‌گیرد که جاودانه است. در قرآن آمده "کل من علیها فان، و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام" (همه هر آنچه در زمین است، فانی می‌شود، اما وجه پروردگار صاحب جلال و عزت باقی می‌ماند) (الرحمان/ ۲۷ و ۲۶). انسان مثلا فکر می‌کند من می‌روم، ولی کره زمین می‌ماند و بعد فکر می‌کند زمین هم روزی می‌رود و بعد فکر می‌کند که منظومه‌اش هم می‌رود. انسان دائما مرزهای موجود را می‌شکند و جلو می‌رود و گذران بودن را به همه چیز سرایت می‌دهد، ولی در نهایت نمی‌تواند از "عدم مطلق" تصویری داشته باشد و این آن چیزی است که در تجربه او باقی می‌ماند. هر کس در فرصت خلوتی به درون خود مراجعه کند، از این دو نوع تجربه در درون خودش آگاه

می‌شود. چرا عده‌ای از انسان‌ها هیچ وقت نمی‌خواهند با خودشان تنها باشند؟ علتش آن است که آگاهی به گذران بودن آن‌ها را اذیت می‌کند؛ تحمل این تجربه برایشان سخت است. حال می‌گوییم اضطراب، ترس و نگرانی و سوال انسان از آن جا ناشی می‌شود که او این هر دو تجربه را با هم دارد. از یک سو تجربه گذران بودن را دارد و از سوی دیگر لذتی از جاودانگی را می‌چشد. این جاودانگی‌ای است که گرچه از آن حظی می‌برد، ولی برایش حاصلی ندارد و فوراً از دستش می‌رود و او را تنها و درمانده بر جای می‌گذارد. این تجربه تاملان گذران بودن و جاودانگی، در درون انسان اضطراب و نگرانی ایجاد می‌کند. بیچارگی مطلق و بنیادینی که انسان دارد، دقیقا از همین جا سرچشمه می‌گیرد. ممکن است بسیاری از افراد بگویند ما اضطراب و اضطراب نداریم. بله، چون ما پناهگاه‌هایی برای خودمان درست کرده‌ایم، چنین فکری می‌کنیم، وقتی از این پناهگاه‌ها بیرون بیاییم، معلوم می‌شود در درون ما چه چیزهایی وجود دارد و چه خبرهایی هست. روان‌شناسان و انسان‌شناسان معتقدند کسانی که به این اضطراب آگاهی پیدا می‌کنند، سه راه در پیش دارند: نفی گذران بودن، نفی جاودانگی، پذیرفتن اضطراب و اضطراب خود و زندگی کردن با آن. یک عده پایان‌پذیری را نفی می‌کنند و یک عده جاودانگی را نفی می‌کنند. کسانی که پایان‌پذیری را نفی می‌کنند، به جاودانه‌های دروغین پناه می‌برند. مثلا یکی مال را جاودانه می‌سازد و به آن پناه می‌برد و از این طریق گذران بودن و تنهایی خود را می‌پوشاند تا آن را نبیند و احساس نکند. یکی شهرت، دیگری علم، دیگری مقام و قدرت را و دیگری هنر را. هر کس به گونه‌ای در زیر این خیمه‌ها سکنی می‌گزیند و به خود القاء امنیت و جاودانگی می‌کند. این اشخاص به اشکال مختلف تجربه پایان‌پذیری و گذران بودن خود را نفی می‌کنند. اما عده‌ای آنچه را از تجربه جاودانگی به دست آورده‌اند، ولی در دست آن‌ها باقی نمانده است، نفی می‌کنند. می‌گویند اصلا جاودانگی‌ای در کار نیست و ما درباره آن فریب خورده‌ایم. این‌ها کسانی هستند که در یاس و تجربه پوچی غوطه می‌خورند و نهایتاً در خود فرو می‌روند و مثل آب راکد می‌شوند و بالاخره در زیر یوغ هستی از میان می‌روند. شما حتما با کسانی

بر خورد داشته‌اید که آن قدر منفی هستند که همه چیز را نفی می‌کنند. این‌ها بدبین‌هایی هستند که به راز جاودانگی پشت کرده‌اند و خود را از انس با آن محروم ساخته‌اند. دسته سوم کسانی‌اند که همین وضعیت ناآرام و نوسان میان گذران بودن و جاودانگی و اضطراب آن را می‌پذیرند و اصلاً خود را همین سان می‌یابند و با خود کنار می‌آیند و آرام می‌گیرند، به شرط آن که طوفان یک حادثه آن‌ها را متلاطم نسازد و توازن آن‌ها را بر هم نزنند.

اما راه چهارمی هم هست که بعضی از ادیان بزرگ دنیا آن را مطرح می‌کنند و آن این است که آدمی سعی کند از طریق تهذیب دائمی نفس از هر چه او را احاطه کرده و محدود می‌کند و از طریق شکستن دیوارهای زندان وجودی‌اش (به قول مولانا) با جاودانگی تجربه‌های ماندگارتری پیدا کند و اتصال‌های بادوام‌تری با آن برقرار سازد. همان جاودانگی که بویی از آن به مشام جاننش رسیده، اما نمی‌تواند آن را نگاه دارد. در اصطلاح قرآن، دعا چنین تلاش و کوششی است. خواندن خدا در واقع همین است و به همین دلیل گفته شده بهترین وقت دعا، یک سوم آخر شب است؛ چون در ثلث آخر شب همه جا ساکت است؛ عواملی که انسان را از تنهایی غافل می‌کنند در کار نیستند و آدم به خوبی می‌تواند تنهایی‌اش را احساس کند. فردانیت خودش را تجربه کند. انسان در این حالت که پدر و مادر و فرزند و همسرش خوابیده‌اند، می‌تواند درک کند که تنهاست. خودش است. با چنین وضعیتی، فوران تضرع، استغاثه و سوال آغاز می‌شود. ما نباید از تنهایی فرار کنیم، بلکه باید خودمان مقدمات تنها شدن را فراهم کنیم. نباید از تجربه اضطراب فرار کنیم، بلکه باید مقدمات شکل‌گیری این تجربه را فراهم کنیم. وقتی وجود پر از استغاثه شود، پر از سوال و تجربه درمندی و بیچارگی شود، این جاست که سوال از خدا شروع می‌شود، انسان در این وضعیت یک منجی می‌خواهد، کسی را می‌خواهد که به دلداز برسد، اگر این وضعیت که آن را وضعیت اضطراب و اضطراب می‌نامیم، به درستی تحقق پیدا کند اجابت از سوی خدا شروع می‌شود. جواب دادن خدا بر اساس آن چیزی که از قرآن می‌فهمیم، این گونه شروع می‌شود که اولاً تجربه تنهایی و فردیت و اضطراب و اضطراب انسان عمق پیدا می‌کند و انسان

کاملاً و با تمام وجود به آن تن می‌دهد، سپس انسان به تدریج در آن وضعیت با پیرامون خود یعنی جهان احساس خویشاوندی می‌کند و عضوی از جهان می‌شود و این همان است که محققان عرفان از آن به تجربه اتحاد با هستی تعبیر کرده‌اند. وقتی شخص خود را عضوی و جزئی از جهان تجربه می‌کند در این حال گویی جهان دریایی است که او هم قطره‌ای یا موجی یا بخشی از این دریاست. از تنهایی رها شدن همین است و جواب خدا هم همین است. هر چه حالت دعا عمیق‌تر و طولانی‌تر شود، جهان فراخ‌تر و با عظمت‌تر و مواج‌تر و رازآمیزتر تجربه می‌شود و این تجربه همان تجربه خود خداسته در آن حد که برای انسان ممکن است. این گونه است که جواب دادن خدا همان ظهور خود خداست. در حد طاقت انسان به ما گفته شده مقدمات دعا را فراهم کنید. کسی به خدمت یکی از ائمه علیهم‌السلام، ظاهراً امام چهارم رسید و گفت من هر چه می‌خواهم در آخر شب دعا کنم، حال دعا پیدا نمی‌کنم. ایشان در پاسخ فرمودند: قیدکِ ذنوبک، یعنی گناهان تو زنجیرهایی به دست و پای تو بسته‌اند که حتی آخر شب هم که بلند می‌شوی و می‌خواهی تنها باشی، از دست و پای تو باز نمی‌شوند. یعنی این نمی‌شود که آدم در طول روز هر جور که خواسته زندگی کند و بعد آخر شب بلند شود و دعا کند. من مکرر با این پرسش مواجه می‌شوم که افرادی علاقه‌شان به عبادت و نیایش سلب شده است و می‌گویند حال آن را پیدا نمی‌کنیم. به آن‌ها همیشه عرض می‌کنم آدم نمی‌تواند هر جور که خواست زندگی کند و بعد نماز و دعای با حال داشته باشد، این شدنی نیست. بنیانگذاران ادیان این مسائل را در یک مجموعه مطرح کرده‌اند. آن‌ها نگفته‌اند که آدم می‌تواند هر کاری بکند و بعد دعا کند و نماز بخواند و این‌ها وسیله تهذیب نفس او شود، چون اگر در قرآن آمده آن الصلاه تنهی عن الفحشاء والمنکر (نماز از فحشاء و منکر باز می‌دارد) (عنکبوت/ ۴۵). حرف درستی گفته شده، به شرط این که مقدمات روانی دعا و نماز فراهم شده باشد.

می‌گویند ما نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم و با این‌که می‌گویند این‌ها معنویت ایجاد می‌کند، ما هیچ معنویتی نمی‌بینیم و هیچ اثری در ما برجا نمی‌ماند. بنابراین ما می‌رویم سراغ تکنیک‌هایی که در ادیان نیست، ولی معنویت

ایجاد می‌کند، مثلاً مدیتیشن می‌کنیم. البته مدیتیشن تکنیک خوبی برای آرامش است و باید از آن استفاده کرد، اما باید با این مساله هم مواجه شد که چرا دعاها و عبادات ما آرامش نمی‌دهند. من که این مطلب را عرض می‌کنم، بیان تکلیف نیست. قصد من بیان مطلب دیگری است و آن این است که بنیانگذاران ادیان که به دعا (عبادت، ستایش، نماز و ...) دعوت کرده‌اند، حرفشان این بوده که انسان در درجه اول باید یک زندگی سالم اخلاقی داشته باشد و آن‌گاه دعا کند و نماز بخواند. در این زندگی سالم اخلاقی خیلی چیزها وجود دارد؛ حلال، حرام، خوب، بد، ادای امانت، وفای به عهد، اجتناب از گناه (گناهان اصلی تقریباً در تمام ادیان بزرگ دنیا مثل هم هستند) و ... دعا و نماز وقتی دعا و نماز می‌شود و خدا آن را اجابت می‌کند که در یک زندگی سالم اخلاقی شکل گرفته باشد.

بزرگان ادیان تاکید کرده‌اند که اگر ما یک زندگی سالم و اخلاقی و یک روح سبکبال داشته باشیم، آن وقت آن الصلاه تنهی عن الفحشاء والمنکر محقق می‌شود. قلب نماز، خشوع و خضوع است. وقتی انسان این مقدمات خضوع و خشوع را آماده نمی‌کند و به نماز می‌ایستد چه انتظاری می‌تواند از نماز داشته باشد؟ انسان باید در درون یک سیستم اخلاقی زندگی کند تا بتواند دعای واقعی کند نماز واقعی بخواند، روزه واقعی بگیرد و ... پس دعا باید از عمق وجود انسان مضطر و تنها برخیزد، آن هم با محتوای سوال و استغاثه همراه با تضرع و اخلاص. تجربه نشان داده است که اگر این دعا محقق شود، مستجاب می‌شود؛ معنای استجابات آن است که خدا در درون آدمی و جهان (به صورت انفسی و آفاقی) به تجربه دعا کننده در می‌آید. جواب خدا خود خداست. افسوس که این معنای بلند مانند سایر معنای بلند معنوی در جامعه ما مبتذل شده است. آری در چنین شرایطی است که خدا را باید از زمین به آسمان برد و او را از دست بندگان نجات داد تا تعالی او درد انسان‌های دردمند را دوا کند.

* سخنرانی در شب ۱۹ ماه رمضان سال ۱۳۸۶ در حسینیه ارشاد